

مجله‌ٔ فکاهی

مُلانصرالدین

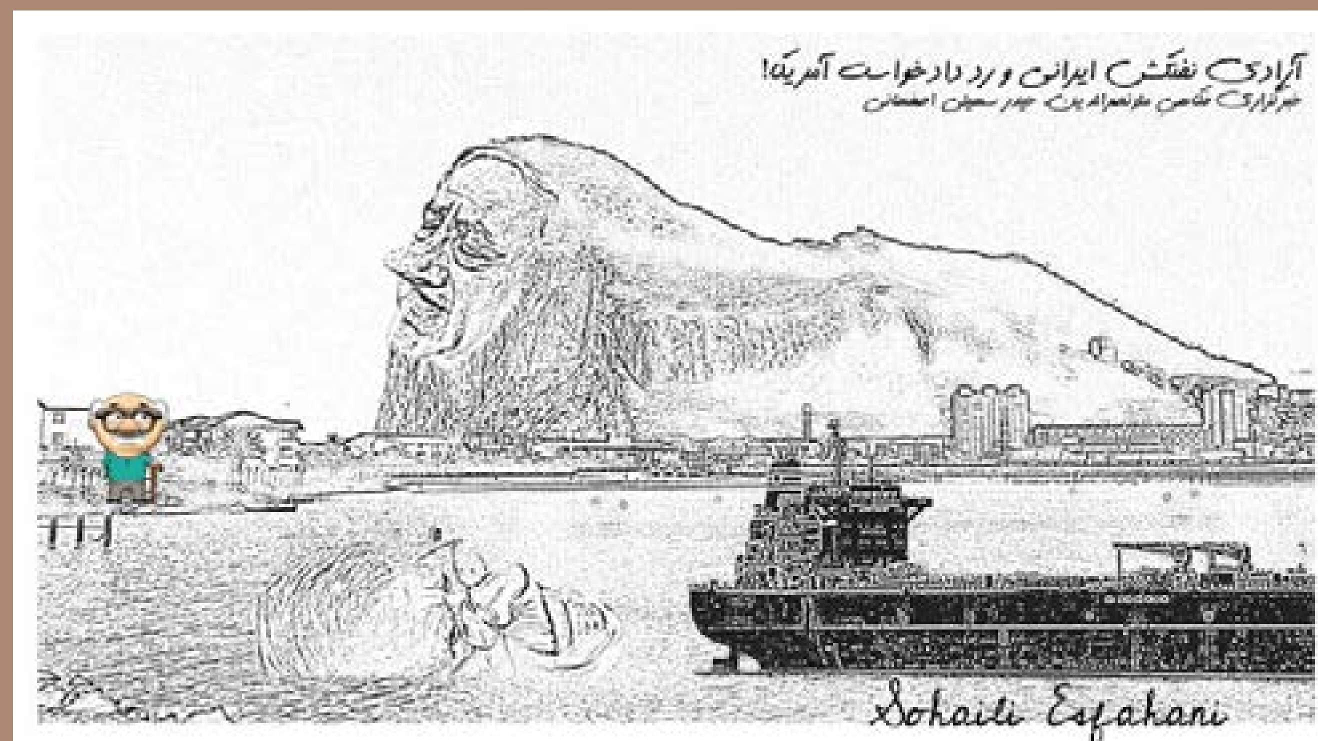






شماره‌ٔ یازدهم
شهریور ماه ۹۸





مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین، ارگانِ خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین
www.mollanasroddin-magazine.ir
این نشریه‌ای تک نفره است. یعنی همهٔ کارهای آن، اعم از نوشته و کارتون و کاریکاتور و ساخت رویه‌های نخست و پایانی، همه به دستِ حیدر سهیلی اصفهانی به انجام می‌رسد.

اندر حکایت کشتی و دو راهزن

به خامهٔ اشعرالشعرای یخته دل

آورده‌اند در اسناد مبین، اندر حکایتی متین که در روزگار السلطان دونالد بن فردریک کریست ترامپ، خلقی به گرد او جمع گشتند که چشم به اموال مردم دوختی و از هر بهانه‌ای برای غصب اموال عموم بهره بردی.



در آن روزگار، جماعت عجم را کشتی بی‌شمار بودی که در آن نفت می‌ریختندی و به اقصی نقاط عالم تجارت می‌کردندی.

از جملهٔ این کشتیان، کشتی بزرگی بود گریس نام که در آن نفت می‌بیختند و این سو و آن سو می‌بردندی.

از جملهٔ کسان ترامپ شاه، دو راهزن بودی که برای غصب اموال، بهانه می‌ساختی و هر بار به بهانه‌ای، اموال خلق را چپاول می‌کردندی. چشم این دو راهزن بر این کشتی بزرگ افتاد و نیت غصب آن را در نهادی. چنان که گویی با خود می‌گفتندی:

چرخ گردون گر برد از ما خسی
می‌بریم اموال دنیا، بر روال ناکسی

چنین شد که بر سر راه کشتی نشستندی تا به دریا به کنار ساحلی شد «جبل الطارق نام! » در آن جا، یقه درانیدند و آب مذاب از دیده روان کردند که ایها الناس، این جماعت عجم، مال ما را خوردندی و اکنون به تقاص آمده‌ایم که مال خود باز بستانیم و چنین شد که عسس به دریا شد و کشتی بزرگ ایرانیان را در بند کرد.

دو راهزن شادمان که اکنون کشتی را می‌ستانیم و به زخم جیب پاره و دل آوارهٔ خود می‌زنیم. چنان که بر تنبک آرزو می‌کوفتند و می‌خواندند:

ای گریس گشته اینک آدریان
رفته، اندر دل دریا، گشته‌ای از ما نهان؟
من ترا خواهم ز درد مفلسی
از غم بی‌پولی و هم بی‌کسی
در ته جیبم نباشد جز خسی
گر شوی توقیف و جزو خان و مان
وه چه پولی می‌رود در جیبمان
ای گریس گشته اینک آدریان
رفته اندر دل دریا، گشته‌ای از ما نهان؟
گفته بودن مخزن تو، پر ز پولِ نفت خام... ای بابام!
گر به چنگ ما بیفتی و شوی در بند دام... دام ددام!
عشق و حالی می‌کنیم و می‌شود دنیا به کام... جانِ جان
نیک دانستی که چه آید بر سرت ای آدریان؟
گشته‌ای از پیش چشمانم نهان؟

لیک از آن جا که راهزن را راهزنی باید و در محکمه، وی را حیلتی نشاید، قاضی القضات بندر، از ایشان مواثیق و اسناد سخت خواست و ایشان را جز زبان‌بازی و لوده‌کاری چیزی در کف نبود و به حکمِ المفلس فی امان الله، به حکم قاضی محکوم دهر شدندی و کشتی لنگر کشید و راهزنان را انگشت به دهان و زبان در کام و دل ناکام رها کردی..!

آن گونه که شیخ اجل گفتی:

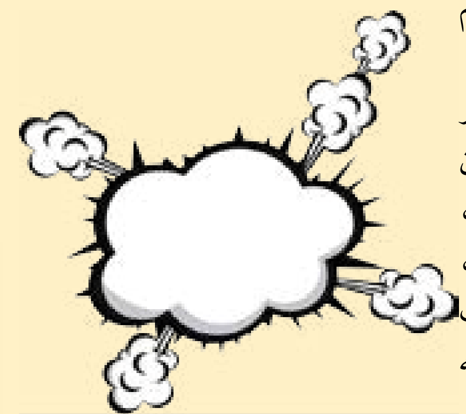
آن شنیدستی که در اقصای دور
بار سالاری بیفتاد از ستور؟
گفت: چشم تنگ دنیا دار را
یا قناعت پر کند یا خاک گور!



اخبار داخله

دو تا با هم دعوا داران: اولی می‌گه خودتی، اون یکی هم می‌گه، نه خیر! خودتی!

به گزارش خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین، دو نفر آقا که هر دو سابقا مسئول یه جایی بودن (کلمهٔ اولش قوه است) با هم دعوا کردن.



به گزارش خبرنگار خبرگزاری، یکیشون داشته درس می‌داده، بعد وسط درس، به اون یکی متلک انداخته که « آخه مرد حسابی، می‌گی می‌رم شهر دیگه؟ آخه تو در همین شهر خودمون هم که پخی نبودی! تازهشم واسه چی اینقذه پول می‌دی ساختمون سازی می‌کنی، بعد می‌گی واسه خدا می‌سازم...» و از این قبیل متلک‌ها!

خبرنگار ما، گزارش می‌ده که «تازه این که چیزی نیست. اون یکی هم نامه نوشته که ذلیل مرده، واسه چی اینقذه دروغ می‌گی؟ چرا اولش تحقیق نمی‌کنی؟ من کی گفتم می‌رم یه شهر دیگه؟ واسم حرف درآوردن. تازه مگه من اون ساختمون را ساختم.» خلاصه! اون طور که خبرنگارمون می‌گه، سر این که واسه چی، این جماعت دزد را دور بر خودت جمع کردی هم دعواشون شده! یارو هم نامه نوشته که این‌ها کس و کار خودت هم بودن! دورهٔ خودت هم که همین جور بوده...

در پایان، خبرنگار ما تاکید کرد: در این باره که این دو نفر کی بودن و اون دو تا شهر کجان و رئیس چه جور قوه‌ای بودن (قلمی، متوسط، بزرگ) ما نباید چیزی بگیم، چون یه عده بدشون میاد... همین قدر هم زیادتون بود. برین رد کارتون... کیش کیش کیش!

جلایی‌پور: حرکت اصلاحی ما رو به جلو بوده است!

به گزارش خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین، جلایی‌پور از فعالان اصلاح‌طلب، در مصاحبه با خبرگزاری ایرنا گفته که حرکت اصلاحی ما رو به جلو بوده است.



خبرنگار ما، در این باره که دقیقا حرکت رو به جلو از کدوم طرفی بوده، از ایشون سئوال نکرد و ایشون هم جواب نداد. اما از ترسش، اومده این جا غرش را سر ما می‌زنه: «جناب آقای جلایی‌پور، حرکت اصلاحی رو به جلو بوده، اما دور خودش چرخیده... یعنی هی دور خودش می‌چرخه و جلو می‌ره، باز می‌چرخه، باز می‌ره جلو! من یکی که پاک گیج شدم، بلاخره، از کدوم طرفی جلو رفته؟ حتی صدای اصولگراها در اومده که هوی بابا! کجا؟ برو تو زمین خودت بازی کن!!!»

سازمان امور مالیاتی، هر کی مالیات نداده، نداده دیگه!

سازمان امور مالیاتی کل کشور، بخشنامه داده که هر کس تا آخر مهر مالیاتش را بده، نمی‌خواد دیگه جریمه بده!

به گزارش خبرنگار خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین، رئیس واحد نظارت بر عابرانی که



از جلوی این سازمان می‌گذرند، تاکید کرد: «هر کی تا آخر مهر ماه مالیات داد، جریمه‌هاش را کامل می‌بخشیم.» او در پاسخ به سئوال خبرنگار ما که اگر نداد، چی، گفت: «اون‌هایی که ندادند و تا آخر مهرماه هم مالیات نمی‌دن، علاوه بر جریمه، اصلش هم بخشیده می‌شود. چون گردنشون کلفته، ما هم زورمون نمی‌رسه!»

خبرنگار ما پرسید: «دهه! یعنی که چی؟» ایشان پاسخ دادند: « ببین! همین که گذاشتن همین شلوار به پامون باشه، بزرگترین لطفیه که به ما کردن... دیگه از بیشتر می‌خوای؟»

همتی: تا آخر همین امسال اوضاع اقتصادی خوب می‌شود!

رئیس بانک مرکزی، در گفتگو با خبرگزاری ایرنا اعلام کرد تا پایان امسال، هم شرایط اقتصادی خوب می‌شود و قیمت مسکن پایین می‌آید، هم وام ازدواج بی‌نوبت داده می‌شودو هم بازار ارز کلا با حال می‌شود.

به گزارش خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین، این مقام بلندپایهٔ اقتصادی کشور، در عین حال، اصلا نگفت که دقیقا برای چه کس یا کسانی خوب می‌شود؟ برای کسانی که از قبل براشون همه چیز خوب بود یا کسانی که اصلا نمی‌داند خوب چیست.



خبرنگار اقتصادی ما از مردم در بارهٔ این که شرایط اقتصادی خوب یعنی چه، سئوالاتی را مطرح کرد و با پیرمردی در این باره گفتگو کرد و پرسید: «کارتون چیه؟» ایشان پاسخ داد: «بنده کارمند اداره بودم، حالا هم بازنشسته‌ام.» خبرنگار ما پرسید: « شرایط اقتصادی خوب یعنی چی؟» کارمند بازنشسته گفت: «والله تا من عمرم قد داده، خوب یعنی سال قبل! هر سال دریغ از پارسال! همیشه امروز چیزی را به یک قیمت می‌خری که پارسال قیمتش نصف بود.»

خبرنگار اقتصادی ما، در این باره به خانم خانه‌داری هم گفتگو کرد و اصولا معنی کلمهٔ خوب را پرسید. وی پاسخ داد: « خوب یعنی این که بد نباشه!» خبرنگار ما سئوال کرد: «از خود کلمهٔ خوب چه تصوری دارین؟» زن بسیار مردد و سر در گم گفت: «نمی‌دونم والله! خوب یعنی بد نباشه دیگه! من شوهرم اگه دیونه بازی نکنه، هی فت و فت سیگار نکشه، به زمین و آسمون فوش نده، می‌گیم امروز حالش خوبه...»

خبرنگار ما، دربارهٔ معنی کلمهٔ خوب با نوجوانی صحبت کرد و پرسید که خوب یعنی چی؟ پسرک گفت: «نمی‌دونم والله! تو دورهٔ ما که نبوده! اما بابام می‌گفت قدیما خوب بود.» خبرنگار پرسید: «یعنی چی خوب بود؟»

پسرک گیج پاسخ داد: «مثل الان نبود دیگه! خوب یه چیزیه که من تا حالا ندیدم. یعنی تو دورهٔ ما نبوده..! از بزرگترها بپرسین...»

خبرنگار اقتصادی ما، پس انجام چند مصاحبه، به این نتیجه رسید که منظور عبدالناصر همتی، رئیس بانک مرکزی آن است که تا پایان امسال، بحران کنونی ترمزی می‌کشد و فعلا در همین مسیر ادامه می‌دهد. حالا خودتان و شانستان که کی دوباره، اوضاع اقتصادی جفتک بزند... به تعبیر بهتر، شرایط اقتصادی تا پایان امسال، بدتر نمی‌شود. همینه که هست!

ربیعی: مدیر ایران خودرو را عوض کردیم.

سخنگوی دولت اعلام کرد: رئیس قبلی ایران خودرو را به دلیل افزایش خودسرانهٔ بهای خودرو عوض کردیم.



به گزارش خبرگزاریِ فکاهیِ ملا نصر ا لد ین ، ربیعی تاکید کرد: «هر چی به رئیس قبلی ایران خودرو گفتیم بابا قیمت خودرو را عوض نکن، قبول نکرد. خودم رفتم به پاش افتادم. بازم قبول

نکرد. خود وزیر رفت. بازم قبول نکرد. بعد آخرش از رئیس‌جمهوری خواستیم. رفت پیشش کلام الله را برد و قسمش داد، بازم قبول نکرد. همین طور قیمت خودرو را بالا برد. آخرش دیدیم چه خاکی به سرمون بکنیم؟ مجبور شدیم ورش داشتیم.»

خبرنگار ما از او پرسید: «پس به این ترتیب، در آیندهٔ نزدیک باید قیمت خودرو خیلی پایین بره.» سخنگو گفت: «پایین، نه دیگه! همین جور بالا می‌مونه، اما قول می‌دیم دیگه بالاتر نره. اگر رفت هم مطمئن باشید، بعد که بالا رفت، همین رئیس جدید را هم عوض می‌کنیم. مطمئن باشین!»







در این شماره هم در خدمت جناب دکتر الاغ خرنژاد، فوق تخصص «غیره و ذلک» هستیم. با این سئوال آغاز می‌کنم: جناب دکتر، چرا وضع یمن این جوری شد؟ این‌ها که تا دیروز ائتلاف متحد عربی بودند، حالا ضد هم می جنگند؟

- مال اینه که آدم هستید! کار شما آدم‌ها همین جوریه؟

چقدر شما به ما سرکوفت می‌زنین! خب به هر حال، از بدبختی، آدم شدیم. به نظر شما چرا این طوری شد؟

- شما آدم‌ها، تا چیزی را می‌بینید، زود می‌خواهید به آن برسید. زود می‌خواهید پیروز بشوید. انگار که همه چیز باید زود و هر چه سریعتر و حتی کامل به دست شما برسد. مثلا در یمن، سعودی‌ها تا ائتلاف عربی را تشکیل دادند، تصور کردند کار همین یکی دو روز آینده است که بهش برسند. اما در عمل چه اتفاقی افتاد؟ از یک طرف، حوثی‌ها محکم در برابرشون ایستادند و جنگ را به داخل عربستان رساندند، از طرف دیگر، وقتی اماراتی دیدند با نقشهٔ سعودی‌ها به جایی نمی‌رسند، تصمیم گرفتند که در همین یمن جنوبی که حضور دارند، تشکیلات خودشان را بر پا کنند. انگار یمنی‌ها آماده‌اند خودشان را تسلیمشان کنند. حالا هم زمینهٔ جنگ داخلی آیندهٔ یمن جنوبی فراهم می‌شود. یعنی از یک طرف، هواداران دولت قبلی و از طرف دیگر، جدایی‌خواهان، در برابر هم صف می‌کشند و کافی است جرقه‌ای بجهد تا جهنمی میانشان بر پا شود. حالا تکلیف امارات متحده و عربستان چیه؟

مجبورند یا خودشان را کنار بکشند و یا در برابر هم صف بکشند... حوثی‌ها هم در همان سرزمین آبا و اجدادیشان دولت خودشان را درست می‌کنند. ایران اولین کشوری بود که به رسمیت شناخت و سفارتخانه را هم در تهران تحویل گرفتند.

- می‌بینی؟ همین اتفاق در سوریه هم افتاد. فقط دلبر را دیدند، اما کدو را ندیدند.

بله، بله! متوجه منظورتون شدم. جناب دکتر، به نظر شما باید چکار می کردند؟

- باید آدمیت را کنار می‌گذاشتند و کمی عاقلانه

فکر می‌کردند. اگر به جای ریختن اسلحه و مهمات و آتش‌بازی در سوریه و بعدا عراق و یمن، همین پول را به شکل سرمایه‌گذاری انبوه در این کشورها، هزینه می‌کردند و کلی هتل و کارخانه و اشتغال ایجاد می‌کردند، بعد از چند سال، کافی بود تهدید کنند که این کار اگر نشه، ما سرمایه‌هامون را بیرون می‌کشیم. به همین سادگی، همه به دست و پاشون می‌افتادن. به تدریج با پول‌هاشون همهٔ سیاستمداران و نظامیان را می‌خریدند و حاکمان واقعی می‌شدند.

بین دولت‌های پاکستان و افغانستان هم مذاکره شده و می گویند می خواهند مشکلاتشان را حل کنند!

- خب! بروند حل کنند؟ پاکستان، سران طالبان را تحویل دولت افغانستان بدهند و آشتی کنند.

خب! من فکر نمی‌کنم که پاکستان زیر بار این کار بره!

- می‌بینی؟ شما آدم‌ها همین طوری هستید... وقتی امکان حل مشکلی نیست، وانمود می‌کنید که می‌خواهید مشکل را حل کنید. کلی هم شلوغ می‌کنید و خرج اضافی و الکی و در نهایت، پس از مدتی همه چیز به جای خودش بر می‌گردد. طالبان، شمشیر دولت پاکستان است. همین طالبان، در نبرد با هندوستان به شکل دیگری استفاده می‌شود. برای ایران هم عامل تهدید است که پاکستان گاهی از آن استفاده می‌کند. حالا با یک اسم دیگر! مثلا جندالله! خب، حالا شما به پاکستان می‌گویی خلع سلاح شو؟ آیا این سلاح را روی زمین می‌اندازد؟ یعنی شما اینقدر آدمید؟

ترا خدا جناب دکتر الاغ، من یکی را جزو آدم‌ها حساب نکنید. شما یعنی می گویید که مذاکرات پاکستان و افغانستان همه‌اش الکی است؟

- نه البته که الکی نیست. یا برای آرام کردن اوضاع است و یا برای وارد کردن طالب‌ها داخل حکومت افغانستان تا در آن‌جا به شکل سربازان و عاملان نفوذی پاکستان خدمت کنند. یعنی شما اینقدر ساده‌اید؟ چیزی را که من خر می‌فهمم، شما که مدعی هستید اشرف مخلوقات هستید، نمی‌فهمید؟ راستی کی گفته



شما اشرف مخلوقاتید. از نظر من که ارذل مخلوقاتید.

جناب دکتر الاغ، هندوستان هم وضعیت خودمختاری کشمیر را تغییر داده و اعلام کرده که کشمیر را به هند ملحق کرده... چرا شما دارین می‌خندین؟ این خیلی خنده‌داره؟

– نه، خنده‌دار نیست. من هم بی‌جهت دارم می‌خندم. مثلا تا حالا کشمیر جزو کجا بود؟

خب به ظاهر اقلا خودمختار بود...

– ها! آفرین! به ظاهر... شما آدم‌ها همین جوری هستید. چیزی را به ظاهر قبول می‌کنید که در باطن چیز دیگری است. می‌گویید مهربانید، اما فقط به ظاهر! در باطن موجودات بی‌رحمِ جانور و حتی آدم کش... به ظاهرا به اخلاق احترام می‌گذارید، اما در باطن، اولین چیزی که زیر پا می‌گذارید، همین اخلاق است. پاکستان هم در ظاهر وانمود می‌کند خیلی برای سرنوشت کشمیر اهمیت قائل است، اما در باطن چی؟ از خدا می‌خواهد مشکل کشمیر حل شود و از این همه بحران نجات پیدا کند. کشمیر حالا بهانهٔ خوبی است، هم برای پاکستان و هم برای هندوستان... دو کشور فقیر و مستمند و بی‌چیز با مردم بی‌چاره‌ای که هر روز تحریک می‌شوند تا ضد هم شعار بدهند و اگر لازم شد، همدیگر را بکشند. همین هفته گذشته، مادرانِ هشت جوان، پنج هندی و سه پاکستانی، عزادار شدند تا سیاستمداران زندگی کنند و ثروت‌های خود را چند برابر کنند..!

راستی شنیدید که دونالد ترامپ، خواستار خرید جزیرهٔ گریلند شده؟ بزرگترین جزیرهٔ دنیا... بعد هم که دانمارک گفته، زیر بار این درخواست نمی‌رود، سفر خودش را عقب انداخته... شما باز هم که دارید قاه قاه می‌خندید!

– نخندم؟ شما آدم‌ها اشرف مخلوقات نیستید، شما احمق المخلوقات هستید. یعنی خیال می‌کنی، رئیس‌جمهوری آمریکا، اینقدر ابله است که به کشور کوچکی پیشنهاد کند، بخش اعظم قلمرو خودش را به او بفروشد و حالا هم از شنیدن جواب منفی ناراحت شده؟ واقعا چنین خیالی کردید؟ واقعیت می‌دانی چیست؟ او فقط یک خیال کرده و آن هم خیلی درست است. این که با یک مشت آدم ابله و ساده‌لوح سر و کار دارد و بعد از شنیدن این درخواست ترامپ عاشقش می‌شوند و در انتخابات ریاست جمهوری به او رای می‌دهند. اگر مردم آمریکا، ساده‌لوح و ابله نبودند، با دیدن این حرکت ترامپ و به دلیل این که او آن‌ها را ابله حساب کرده، باید از او متنفر می‌شدند. آن هم با تمام وجود! اما در عوض باور کرده‌اند که او می‌خواهد قلمرو آمریکا را به شمال اقیانوس آرام و در چند قدمی قارهٔ اروپا گسترش دهد. خیال کرده‌اند که حالا همان دویست سال پیش است و چون در کتاب‌های درسی برایشان نوشته‌اند که آمریکا، الاسکا و تگزاس را با محبت تمام از صاحبشان خریده‌اند و حتی سرخ‌پوستان، با گرفتن پول، زمین‌هایشان را به سفیدپوستان فروخته‌اند، حالا هم ترامپ می‌خواهد همان کار اجدادش را تکرار کند. در آمریکا، دربارهٔ کشتار ۱۵ میلیون سرخ‌پوست، اسناد و کتاب کافی هست، اما مردم دوست دارند، دروغ بشنوند و دروغ را باور کنند.

جناب دکتر الاغ خر نژاد از راهنمایی‌های شما بی‌اندازه استفاده کردم. امیدوارم در شمارهٔ بعد، باز هم در خدمتتان باشیم.







گفتگوی ماه

استراماچونی حیا کن!

خبرنگار خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین، با مسئول امور جلوگیری از فرار استراماچونی از استقلال به گفتگو نشست:

-خبرنگار ورزشی: آقا چی از جون استراماچونی می‌خواین؟ خب ول کنین بدبخت بی‌چاره رو؟ گناه داره!

-مسئول: نع! نمی‌شه! هیچ هم گناه نداره؟

-خبرنگار ورزشی: واسه چی آخه می‌خواین نگهش دارین؟ هم پول زیادی می‌بره، هم دلش با ما نیست و هم خودمون کلی سرمربی خوب داریم. از کجا معلوم که این یکی با این همه هزینه تیم رو بهتر ببنده؟

- مسئول: می‌خواد ببنده! می‌خواد نبنده! همین باید بمونه!

-خبرنگار ورزشی: واسه چی آخه؟

-مسئول: ببین! این سرمربی‌های ایروونی، همین جا هستن، هیچ نمی‌رن، فهمیدی؟

-خبرنگار ورزشی: نع!

-مسئول: نع و نعناع! کافیه با هم درگیر بشیم، اولش ناز و عشوه میان که نع! ما مصاحبه نمی‌دیم... ما نمی‌خوایم اتحاد در استقلال خراب بشه یه وخت..! بعد خشتک تک تک اعضای هیات مدیره را شش گوشهٔ ایران پرچم می‌کنن... با اسم و رسم و کلی مخلفات!



-خبرنگار ورزشی: مخلفاتش چیه؟

-مسئول: کلی اتهام حیف و میل و بی‌سوادی و این که این‌ها فرق توپ و خربزه را نمی‌فهمن و اصلا فوتبالی نیستن!

-خبرنگار ورزشی: خب! همش که اتهام نیست...

-مسئول: به هر صورت... ما دنبال دردسر نمی‌گردیم!

-خبرنگار ورزشی: خب، این استراماچونی ننه مرده می‌خواد براتون چی‌کار کنه؟ اسمتون را روی رکن کعبه می‌نویسه؟

-مسئول: تیم را خوب ببنده و بالا بریم که دمش گرم... اگه نه «ترید» که هری!

-خبرنگار ورزشی: خب بقیه هم همینن دیگه... یا خوب می‌بندن یا هری!



-مسئول: اولا بقیه، همشون از ما کلی طلب دارن و ما نداریم که بدیم... دوما ماجرای خشتک و پرچم را قبلا گفتم، سوما، وقتی به این گفتی هری و رفت، دیگه نمی‌ره پشت سرمون لغوز بخونه و دری وری بگه! تازه..!

-خبرنگار ورزشی: تازه دیگه چی؟

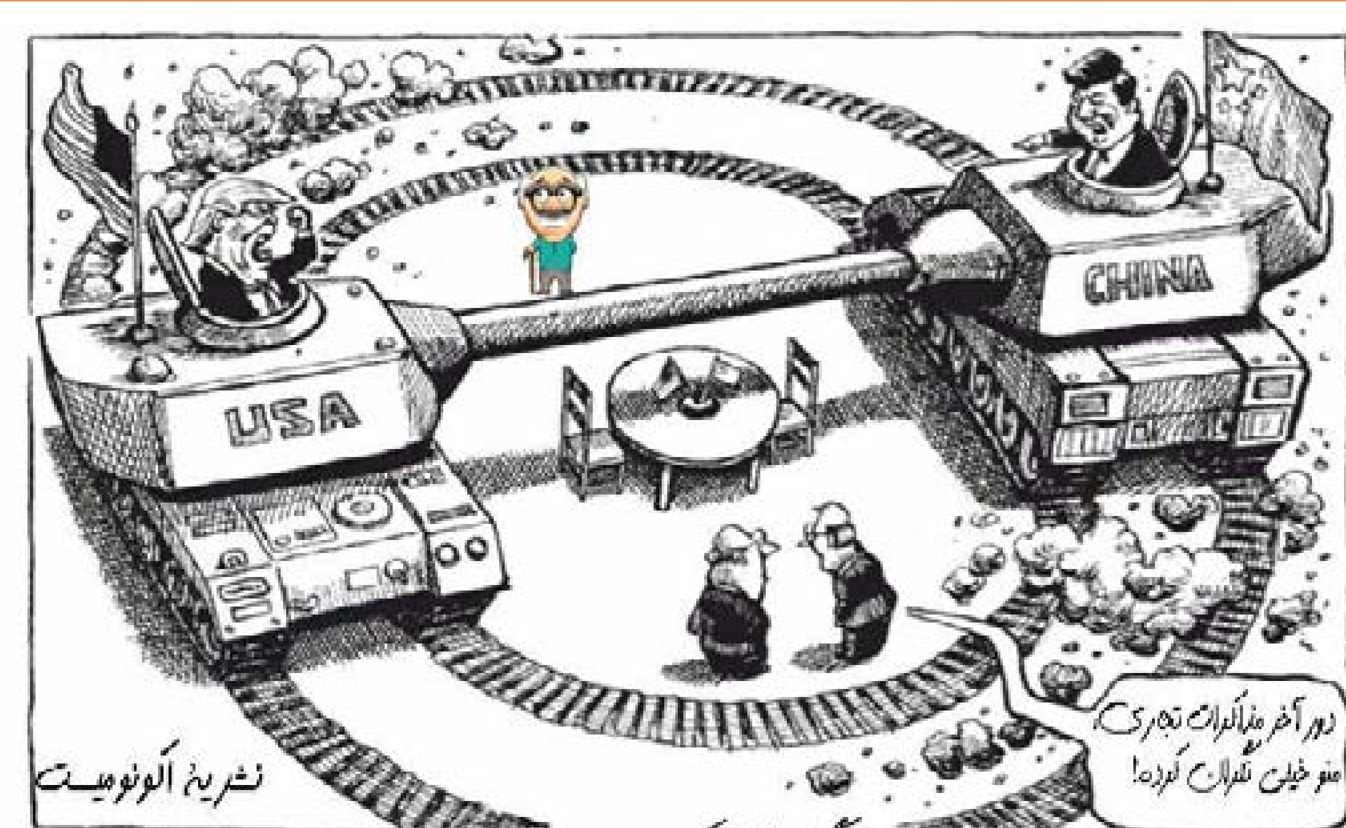
-مسئول: تازه! اگه خراب کرد، یه مشت لیدر می‌ندازیم به جونش که استراماچونی حیا کن، استقلالو رها کن..! دکش می‌کنیم بره رد کارش! خخخخخخخخ



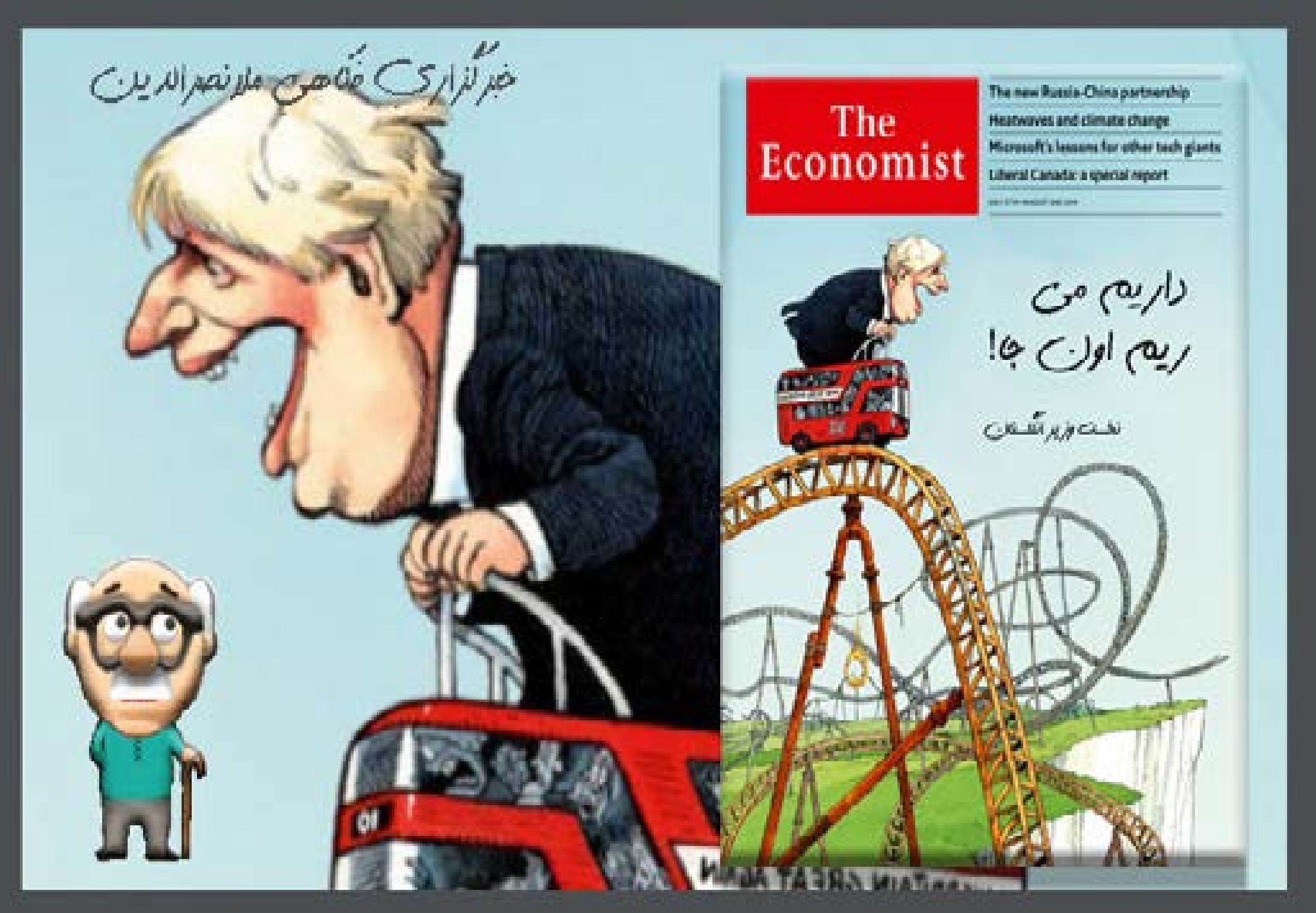


کارتون های خارجی









نامه‌های جنجالی

نامهٔ دونالد ترامپ به دکتر حسن روحانی
حسن جون جدی نگیرا!

درگذشتهٔ سبک زیبایی بود که برای بررسی مواضع واقعیِ شخصیت‌ها و سیاستمداران کشورها به نقل از آنان نامه‌ای می‌نوشتند و به جای مواضعِ اتوکشیدهٔ آن‌ها منتشر می‌کردند. گاهی مردم عادی باور می‌کردند که فلان سیاستمدار، چنین نامه‌ای نوشته است و علت اصلی این باور عموم آن بود که مفاد نامه، به مواضع شناخته شدهٔ او بیشتر از سخنان شیک و فریبنده‌اش شباهت داشت. نامهٔ چالی چاپلین به دخترش از جمله معروف‌ترین این نامه‌هاست که در اصل در تهران و به دست یک ایرانی مسلمان نوشته شده بود و سبب شد خیلی‌ها خیال کنند که چالی چاپلین مسلمان شده است.
من تا به حال ندیده‌ام که کسی این سبک را وارد طنز کرده باشد و اگر کسی باشد تعجبی نمی‌کنم، چون این سبک، زمینهٔ بسیار مناسبی برای طنز دارد. از این شماره، ما قصد داریم نامه‌هایی منتشر کنیم و شاید جالب‌تر از همه نامه‌ای باشد که رئیس‌جمهوری آمریکا برای دکتر حسن روحانی نوشته است.

جناب دکتر حسن روحانی،
رئیس جمهوری اسلامی ایران،
با درودهای فراوان

خیلی دوست داشتم جایی مثل یکی از لابی‌های سازمان ملل یا در یک نشست بین‌المللی، گوشه‌ای تنهایی (خودم و خودت) بنشینیم و با هم لبی تر کنیم و گپی بزنیم. البته من اسکاچ خاصی می‌خورم که همهٔ اجداد من، آن را ترجیح می‌دهند و مخصوصِ سفیدپوستان اصیل آمریکایی است. اما تعصبی ندارم که شما مشروب سیاه‌پوست‌ها را بخورید. به هر حال، مشروب در کلاس‌های مختلفی سرو می‌شه و ... اوه یادم رفت، شما مسلمونی! پس می‌تونی همون قهوه‌ات را بخوری... من هم قهوه دوست دارم.
خب! نمی‌خواهم بگویم بی‌معرفتی کردی... چند بار پیغام و پسغام، چند بار متلک و چشمک، نه‌خیر! جناب‌عالی، دوازاریت کج بود. می‌دانم یکی بالای سرت هست که ممکن است اجازه ندهد، اما نالوطی نکن، اون هم نبود، عمرا می‌آمدی..!

حالا دیگر مجبورم برایت نامه بنویسم تا به قول شما ایرانی‌ها، راست و حسینی و پوست کنده بگویم، می‌خواستم در گوشی، به تو چه بگویم.
دوست دارم با تو خودمانی‌تر بشوم. ببین حسنی! کلا دوست دارم بهت بگم، جدی نگیر... تو خیال می‌کنی من با کشور شما پدرکشتگی دارم.
به خدا نه!
تو خیال کردی، من با این پدر نیامرزیده، بنیامین دست به یکی کردم تا به مملکتت حمله کنم.
به خدا نه!
نشون به اون نشون که من هم مثل اون پدرسوخته، کاسبم. خل نیستم که آتیش به پا کنم و کلی ضرر اصل و فرع بدم. اگه کسب و کار بنیامین اقتضا می‌کند تا شر به پا کند و نفعش را ببرد، کسب و کار من این است که در باز جهنم را نشان بدهم، یارو کُپ بکند و بعد باهاش رفیق بشم.
تو نمیری همه‌اش همینه!



اوایلش خیلی باهات حال کردم. من می‌زدم تو می‌رقصیدی و اون بالاسریت هم بشکن می‌زد. من چه می‌دونستم که تصادفیه... خیال می‌کردم که شما فهمیدین چه خبره، داریم با هم حال می‌کنیم. بعدش زدین به تیپ من و من هم شدم سکه یک پول! شاید حق با شماست. باید می‌فهمیدم که شما ایرونیا، خصلتتون همینه، با آدم راه می‌رین تا بفهمین تو ذاتش چیه. بعدش «تف تو ذاتش» می‌اندازید و می‌روید. ما آمریکایی‌ها هم ساده، رفت تو پاچشمون... خیال کردیم شما بدجور ترسیدن. چشم بسته، مرحلهٔ دوم را شروع کردیم که قیامت به پا شد.
خب حسنی گناه من چیه؟
سال‌ها پیش، زمان شاه، آمدم بندرعباس تا کاباره بزنم. کلی هم جدی گرفتم، همین جور سرم کلاه گذاشتید. حالا هم که رئیس‌جمهور شدم، همین

جور سرم کلاه گذاشتید. اگر قبول می‌کردی یک گوشه‌ای سر در گوش هم می‌گذاشتیم و من برات تعریف می‌کردم که می‌خواهم چه کنم و شما هم عین نقش پیشنهادی بازی می‌کردی، این اتفاقات می‌افتاد، عایا؟
حسنی جون! همه این‌ها به کنار... حالا هم اون سید بالا سریت و هم خودت فهمیدین که به قول خودتون سعودی‌ها گاو شیرده هستند و من هم به بهانهٔ تنش با شما، می‌خواهم آن‌ها را بدوشم. اولا این‌ها تمام عمرشون جز شتر چیزی ندیدن. پنیر و شیر و دوغ و شاش مصرفیشان از شتر است، گاوشان کجا بود، اما جهنم و ضرر، اصلا همون مثال خودتون! به نظر شما، نون بریدن و نقشهٔ مردم را جار زدن، جوانمردانه است، عآیا؟ مگه از شما پول گرفتیم؟ خب شما هم برو یک عدهٔ دیگر را خر کن. مگر ما بخیلیم؟ بخور نوش جونت... گوشت بشه بره تو جونت!
حسنی جون! من تاجرم. فردا روزی اگر این پست ریاست جمهوری را از من بگیرن، خرج شکم زن و بچهٔ منو، شماها می‌دین؟ از من بدتر، همین بنیامین بدبخت... هنوز هر روز صبح دست زنش را می‌گیرد و می‌برد دادگاه، سر چند تا بطری و ضایعات پلاستیکی نهاد نخست وزیری که زنش یواشکی به نمکی سر محل فروخته، سین جیم می‌شن جفتشون! این بی‌چاره، اگر سر همین خر بازی‌هاش، کارش را از دست بدهد، به فلاکت می‌افتد. مجبور می‌شود همراه همسرش، از سر صبح تا بوق سگ، در سطل‌های اشغال‌های اورشلیم (خیلی خب حالا، بیت المقدس) دنبال ضایعات پلاستیکی و بطری خالی بگردن. این حرکت، انسانی است که با این پیرمرد می‌کنید، عایا؟
حسنی جون!
بسه دیگه! حالا که دیگر همهٔ دنیا فهمیده‌اند، تو خودت را به نفهمی نزن. دو تا حرکتِ بی‌خرج – که به خدا حاضرم هزینه‌اش را به حسابت بریزم– بزن، تا دنیا خیال کنه که ترسیدن. یک مذاکرات الکی هم راه می‌اندازیم. از همین الکی‌ها که با سین جیم جون اون یا این (آخرش هم اسمش را یاد نگرفتم) همین یارو رهبر کرهٔ شمالی راه انداختیم. شد کارناولِ خنده، تموم شد و رفت. دیدی که اصلا دیگه اسمش را هم نیاوردم. بره در مملکتش هر آتیشی که می‌خواد به پا کنه، ما سهممون را بردیم. اون هم خیالش تخت شد.
اون روز، همین مرتیکه عادل جبیر – چقدر هم از ریختش بدم می‌یاد. همون که قبلا وزیر خارجه بود، حالا رفته زیر بغل ملک سلمان نشسته – براق شده به سفیرمون در ریاض که شماها ما را گاو شیرده حساب کردید و دارین ما را می‌دوشین. خداییش من همین عادل جبیر را اگر سه بار بچلانم، از روغنش، نمی‌توانم بدهم یک کِرِم موبر تهیه کنند، بعد می‌گه می‌خواهید ما را بدوشید. خب این چیزها را از شما یاد گرفته... این آدم‌های کودن، سالی یک بار ذهنشان کار می‌کند و آن هم یا برای خوردن یا برای آن کاری که می‌دانی یا برای کشتن. خودشان که عقلشان به این چیزها قد نمی‌دهد.
حسنی جون! دستم به دامنت یا همان ردایت، بی‌خیال شو! پهپادم را زدی، جهنم و ضرر، فدای یک تار موت... بیا، من و تو فیلم بازی کنیم و یک دیدار دوستانه از همان‌هایی که با اون جون مون دون، همون رهبر کرهٔ شمالی بازی کردیم، بازی کنیم و قالِ قضیه را بکنیم.

عشق منی به خدا،
فدای تو،
دونالد ترامپ،
خیر شکمم، رئیس جمهوری ایالات متحدهٔ آمریکا!
باورت می‌شه؟!



اخبار خارجه

گزارش روز
بکش بادِ غیر ارادی به سوی عدن

به گزارش خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین، رزمندگان مجلس انتقالی هوادار امارات متحده، در حمله‌ای برق‌آسا از دروازه‌های عدن گذشتند و اقدام به تصرف کاخ ریاست جمهوری یمن کردند و عبد ربه منصور هادی هم «ده در رو!»

سخنگوی مجلس انتقالی یمن، وابسته به امارات متحده، دربارهٔ علت اشغال عدن به جای صنعا گفت: «راستش داشتیم به سوی صنعا پیشروی می‌کردیم و بعد هر جا حوثی‌ها را می‌دیدیم، دور می‌زدیم... همین جور که داشتیم دور می‌زدیم و دور می‌زدیم و دور می‌زدیم، یهوکی سر از یه شهر بزرگ درآوردیم. خیلی خوش‌حال شدیم! گفتیم لابد صنعاست. حمله کردیم و اشغالش کردیم. حالا هم ظاهرا عدن بوده و ما اشتباهی تصرفش کردیم.»

او در پاسخ به پرسش خبرنگار ما که خب پس چرا دوباره دور نمی‌زنین و بر نمی‌گردین، گفت: «عمرا! خیلی افت داره بابا! می‌دونی تمام حیثیت عربی ما، دود می‌شه می‌ره هوا!»

خبرنگار ما در این باره با یکی از مقام‌های مربوطه اماراتی صحبت کرد و پرسید: «برای چی همچی کردین؟ زدین به تیپ هم؟» این مقام اماراتی که خواست نام او ... (ای بمیرین! خیلی خب معرفیتون نمی‌کنیم!) تاکید کرد: «نه خیر! به هیچ وجه! ما همچنان در کنار ائتلاف عربی، مردانه برای دفاع از یمن ایستاده‌ایم.»

خبرنگار ما پرسید: «خو پس واسه چی، به این ننه مرده عبد منصور هادی گیر دادین؟»

او پاسخ داد: «راستش برو بچ، آدرس مآدرس را خوب بلد نبودن، اشتباهی سر از عدن درآوردن. بعد هم که به ما گفتن که چی‌کار کردن، بهشون گفتیم اشکالی نداره، پس سر راه، این عبدربه منصور هادی را عوض کنین. چون از تیپش خوشمون نمی‌اومد. عین هندونه قلقلی..! همه به ما می‌خندیدن... اون طرف عبدالمالک حوثی... قیافه‌اش شبیه سید حسن نصرالله و این طرف، عبدربه منصور هادی، مردم را یاد همه چیز می‌انداخت، مگر رئیس‌جمهوری..!»

ترامپ: به ایران بگید نمی‌خوام!

رئیس‌جمهوری آمریکا، در میان خبرنگاران در نیوجرسی اعلام کرد: چین می‌خواهد با من مذاکره کند، اما من آماده نیستم. ایران هم می‌خواهد مذاکره کند.

خبرنگار خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین، از دونالد ترامپ پرسید: «از کجا می‌دونی که ایران می‌خواد





مذاکره کنه؟» او پاسخ داد: «دلم داره گواهی می‌ده!» خبرنگار ما پرسید: «خب چرا آمادگی نداری برای مذاکره؟» رئیس جمهور آمریکا افزود: «چون فعلا می‌خوام درس بخونم، اصلا آمادگی ندارم.»

دور تازهٔ گفتگوی افغانستان و پاکستان، به نیابت از طالبان!؟

خبرگزاریِ فکاهیِ ملانصرالدین، در گزارشی از دفتر کابل خبر داد که عده‌ای از اندیشمندانِ دو کشور افغانستان و پاکستان، دور تازه‌ای از گفتگوها را آغاز کردند.



خبرنگار ما از سخنگوی برگزارکنندگانِ این نشست پرسید: آیا از طالبان برای شرکت در این نشست دعوت شده است؟ ایشان پاسخ داد: «وقتی از اندیشمندان پاکستان دعوت می‌شود، یعنی طالبان هم دعوت دارند؟» خبرنگار ما پرسید:» به قول شما این چه جور گپی است؟»

ایشان پاسخ داد: « اولا پاکستان همیشه به نیابت از طالبان مذاکره می‌کند. دوم این که طالب‌ها اول از همه از مدارس علمیه شروع کردند و قصد هدایت سیاستمداران افغان را داشتند. متاسفانه بعدا که مردم هدایت نشدند، کار به جنگ کشید.»

خبرنگار ما در پایان نتیجه گرفت: «پس به این ترتیب، مذاکرات میان اندیشمندان پاکستانی و افغانی، اگر به هدایت سیاستمداران افغان منجر نشود، ما باید منتظر دور بعدی جنگ باشیم.»

بحرین برای شرکت در نیروهای ائتلاف بین‌المللی در خلیج فارس، درخواست تنبک و دف کرد!

به گزارش خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین، دولت بحرین اعلام کرد: قصد شرکت در نیروهای ائتلاف بین‌المللی برای تأمین امنیت خلیج فارس را دارد.

به گزارش خبرنگار ما، پادشاه بحرین اعلام کرد: «از آن جایی که نیروهای بحرینی در اطراف کاخ پادشاهی مستقر شده‌اند تا مبادا مردم بحرین به پادشاه حمله کنند. به علاوه، نیروهای بحرینی، اصولا امکان نبرد دریایی ندارند، چون اصولا شنا بلد نیستند، لذا تعدادی مطرب و خنیاگر را در کرانه‌های بحرین مستقر خواهند کرد تا تنبک و دف بزنند و سر نیروهای بین‌المللی را گرم و به آن‌ها روحیه بدهند.»

پادشاه بحرین، به این منظور قرارداد ۱۵ میلیارد دلاری برای خرید دف و تنبک به اندازهٔ کافی، با ایالات متحده بست.





نشانی خبرگزاری ما روی اینترنت: www.mollanasroddin-magazine.ir



ته مقاله

پز عالی جناب وزیر و جیب خالی من مسکین

بمیرم واسه سر دبیر، چقذه حرص خورد. گفت: احمد آقا! ترا خدا خودشو کنترل کن! یارو وزیرها..! خیلی خب بابا! من که سگ نیستم پاچه بگیرم.

تازشم خیلی هم از طرح ایشون خوشم اومده گفتم این‌ها را بنویسم شاید یه رقز و روزی هم واسه ما بدبخت بی‌چاره‌ها شد.

ایشون گفتن: هر کی از خارجه بیاد ایرون، دویست و پنجاه هزار چوق خارجکی بده (وضع خوبا بهش می‌گن دلار) ما می‌ذاریم پنج سال تو مملکت بمونه! ببین! یعنی منی که شناسنومه دارم و جد اندر جد تو این مملکت بودم، اقامت من اینقذه می‌ارزه؟ خداییش من و بابام و جدم که روی هم رفته، بیشتر از دویست سال تو این مملکت زندگی کردیم، اینقذه پول تا حالا ندیدیم. نه این که داشته باشیم ها؟ خداییش دست مردوم هم ندیدیم.

من یه پیشنهاد واسه جناب وزیر کشور گرامی داشتم که اگه اجراش کنه، خداییش روزی بیست تا فاتحه واسه رفتگانش می‌خونم.

ببین آقای رحمانی فضلی! خودت گفتی که پنج سال موندن تو این مملکت (باسوادا بهش می‌گن اقومت) دویست و پنجاه هزار چوق خارجکی می‌ارزه، خب؟ خب به جمالت! اوشون که از خارجه می‌یان و می‌خوان پنج سال بمونن، این جا، بنده واسه این که جا تنگی نشه، پنج سال می‌رم کشورش، همون جا می‌مونم...



خداییش قول می‌دم اصلا با ایران تماس هم نگیرم. اون پول هم نوش جون خودت و دولت فخیمه، فقط راس خرج سفرم، از اون پول بهم بده که خداییش با این دوچرخهٔ شکسته عمرا بتونم تا اون جا پا بزنم.

این طرح رو ببر بزرگون هم ملاحظه کنن، بلکم راضی بشن...

ببین، نری حاجی حاجی مکه! زودی تکلیف ما رو روشن کن تا دست عیال را بگیرم و این آخر عمری یخته بخت سیاهم سفید بشه...

خدا خیرت بده!

احمد آقای قاطی پاتی



MOLLANASRODDİN
SATİRE MAGAZİNE



NO- 11